



دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز

به یاد

خواجه
رشیدالدین فضل الله

تبریز

آبان ماه ۱۳۴۸

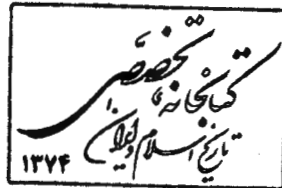
٧

پایین

اسکن شد

به یاد

خواجه رشید الدین فضل الله



هدیه

دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز



نزدیک به هفت سده از وفات خواجه رشیدالدین فضل‌الله
(۷۱۸ ه. ق.) می‌گذرد. برای بزرگداشت این وزیر
دانش‌پژوه و دانش‌پرور، که بزرگترین مروج علم و معرفت
در روزگار خویشتن وبائی عظیمترین دارالعلم آن زمان بود،
مجلس یادبودی به مدت پنج روز (از یازدهم تا پانزدهم آبان‌ماه
۱۳۴۸) در ایران برگزار می‌شود و یک روز از این مجلس
به شهر تبریز، که از پر تو سیاست و حکمت و دانش و همت
رشیدالدین چنانکه خود گفته است محیط رحال و بوسه جای
رجال آن روزگار بود، اختصاص یافته است.

این نشریه بدین مناسبت از طرف دانشکده ادبیات و
علوم انسانی تبریز به مهمانان گرامی که به یاد آن وزیر
بزرگ در این مجلس گردآمده‌اند اهدا می‌شود.



خواجه رشیدالدین فضل الله

خواجه رشیدالدین فضل الله وزیر بزرگ دولت ایلخانی
با همه ناماوری ، در مقام نسبت و مقایسه با دیگر صدور و
خواجگان و علما و دانشمندان ایران ، مجهول القدر است .
رشیدالدین را وزیری باتدبیر و مورخی نحریرشمرده اند و گروهی
از محققان این اندک محبت را نیز دریغ داشته درایت و قدرت
وی را ناشی از کوشش عناية ایلخان و خدمت وسیع و بی نظیر
اورا به عالم دانش و معارف اسلامی حجاب نقیصه یهودیگری
و توفیق بی بدیل وی را در تألیف و تصنیف حاکی از هوس نامجویی
و حاصل رنج و کوشش دیگران دانسته اند .

افسوس که اگر در آخرین روزهای ماه جمادی الاولی سال
۷۱۸ عوام کالانعام به سائقه غریزه بهیمی و جانورخویی و بیخردی
بزرگترین بنیاد خیرجهان و عظیم ترین دارالعلم آن اعصار یعنی
ربع رشیدی را به گناه انتساب به رشیدالدین نابود ساختند پس
از مرگ آن یگانه روزگار خواص سودجوی خودپسند نیز تاختن
برمرده رشید و هتک حرمت و آبروی علمی و معنوی و تخفیف
قدر وی را آسانترین راه برای کسب تقرب در حضرت دشمنان

رشید و جلب منافع دنیوی و تسکین عقده حقد و حقارت خویشان یافتند و به جای اقتباس فواید از آفتاب آثار و اخبار آن مرد بزرگ در ظلمت اوهام خویش با چراغ مرده ادعای ابوالقاسم کاشانی و شمس الدین کاشانی راهی به سوی مقصد مبتذل خویش جستند.

رشیدالدین بی هیچ تردیدی یکی از شایسته ترین فرزندان ایران و مردی است که از پر تو کفایت خویش ازدهای خونخوار مغول را پالهننگ برگردن چون مرکبی رهوار در مسیر آبادی ایران وصیانت اسلام و حمایت علوم و فنون به رفتار واداشت. این وزیر خردمند از اقتدار بیکران وزارت در راه تربیت و تشویق علما و فضلا و اشاعه معارف اسلامی و تعمیم عدل و نصفت و ترفیه حال مردم فایده می برد و از چراغ حکمت در روشن ساختن طریق ظلمانی حکومت و سیاست در آنچنان روزگاری مدد می جست .

حدود اختیار و دامنه اقتدار رشیدالدین در مقام صدارت دولت پهناور ایلخانی باور ناپذیر و بصیرت وی در کلیات امور و احاطه اش بر جزئیات مسائل بی نظیر است . رشیدالدین در مقام صدارت وزیری مقتدر و مغرور، در مقام حکومت و عدل دادگستری بی اغماض و منتقمی قهار ، برمسند قضاوت داوری فارغ از میل و حب و بغض ، در موقع روحانی و انسانی مردی آگاه و فروتن و در حق اهل علم و معرفت پیشوایی رهنمون و پشتیبانی راستین بود .

ظهور رشیدالدین تجلی بارزی از ایستادگی عنصر ایرانی

دربار چیرگی مغول و جلوۀ مسلمی از مقاومت و تجدید حیات
روح تمدن اسلامی در مقابل این آسیب بزرگ و بلای مخرب
به شمار می رود .

ایجاد منظم ترین و وسیع ترین سازمان حکومت در یکی
از آشفته ترین ادوار تاریخ ایران، سازگار ساختن ناسازگار ترین
عنصر بیگانه با طبیعت ایرانی و اسلامی، بنای بزرگترین دارالعلم
دنایای کهن، تخصیص شگفت انگیز ترین رقم موقوفات و بودجه
تاریخ برای انجام امور علمی و معنوی، اهدا و برقرار ساختن
باور نکردنی ترین ارقام صلات و جوایز و مستمری در حق علما
و مشایخ، تألیف آثار و مؤلفات متعدد و تصنیف مفصل ترین
کتاب تاریخ تا آن زمان توفیقات و مواهبی است که به فضل الهی
نصیب رشیدالدین فضل الله بوده است .

جهانبانی رشیدالدین

برای تحلیل و توصیف سیاست جهانبانی رشیدالدین تحقیقات
دقیق و تألیفات مفصل بایسته است ولی در این مورد هیچ بحث
و گفتاری رساتر از مناشیر و فرامین و مکاتیب وی نخواهد بود.
پس جای آنست که بجای بحث و اجتهاد از نص نوشته های رشیدالدین
استمداد کنیم و نامه و فرمانی چند که هر يك شارح گوشه یی از
عظمت و علو روح و خرد و بصیرت این خواجه بزرگوار است
برسیمیل تیمن و تبرک درضمن این سطور نقل کنیم . هر عبارتی

از این نامه‌ها و فرمانها به خوبی می‌نماید که چگونه در روزگاری که از آسیب تند باد خشم و کین در این بوستان نه بوی گلی مانده بود و نه رنگ نسترنی، این وزیر خردمند دست خدمت از آستین همت بیرون آورده سایه حمایت و صیانت بر سر صغیر و کبیر گسترده است و در زمانی که ورود يك بتكچی ضعیف و يك الاغ مغول لرزه بر جان مردمان يك شهر می‌انداخته این داهیۀ روزگار را با امرای گردنکش مغول چنان معاملتی بوده است که مخدومان را با خادمان و خواجگان را با بندگان آن معامله نیست.

نامه‌یی که در تنبیه منافقان و تمشیت امور زراعت
و ترویج علم و دین و توقیر علما و مشایخ
نوشته است

محمد سنقر باورچی باصناف عنایت و آلا ف عاطفت مخصوص گشته بداند چنین استماع افتاد که اعراب منتفق بر موجب الاعراب اشد کفرأ و نفاقاً از جاده وفاق عدول جسته‌اند و طریقه نفاق پیش گرفته و احزاب عقیل با ایشان در بٹ عناد و نشر فساد اتفاق کرده‌اند و از برای جمع حطام و کسب مال حرام و جذب منال بر ارتکاب وزر و وبال اقدام می‌نمایند و در آبادانی ولایت و عمارت و زراعت و ترفیه رعیت و غبطۀ دیوان بقدر الوسع و الامکان کوشش نمی‌نمایند، اکنون می‌باید که مشارالیه بر خلاف گذشته در قمع و قلع ایشان هیچ دقیقه مهمل نگذارد و نایبان عادل کافی و عاملان نیکو اعتقاد در اقطار مملکت نصب کند و (در) تقویت امور دین و رونق بقاع خیر چون مساجد و معابد و محاریب و منابر و مقابر و مزارات متبرکه و مدارس و خوانق مساعی علیه مبذول دارد، و اهل ظلم و فساد و تعدی و عناد را بر اهل صلاح و سداد حکومت ندهد، و قلعهٔ بلاس را که حصنی حصین و رکنی

متین و معقلی شریف و مهری منیف است نیکو محافظت کند ، و از اهالی صیمره که باعتقاد فاسده و برآی خامده معروف اند محشور نباشد ، و در احترام و تقریب قضاة اسلام و در احتشام و اکرام سادات عظام و تعظیم علمای انام و توقیر مشایخ و صلحای ایام استقصای تمام بتقدیم رساند چنانچه فارغ بال و خوش حال بر طاعت و عبادت و مراسم تدریس و افادت و مباحثه علوم و استفادت پردازند ، و دهاقین و مزارعان را که رواج امور عالم و حصول ارزاق بنی آدم اند و آبادانی جهان بر زراعت و حراثت ایشان باز بسته است استمالت نماید ، و تجار را که منافع و فواید از ایشان بعموم خلایق واصل و متواصل است ایشان را در معاملات شاگرد و خشنود دارد ، و از مطالب و مؤاخذه ظلم و اغویه محافظت واجب داند ، اصحاب سلاح و اصناف چند را که ماده شوکت اند بلطف و مدارا و تعطف و مؤاسا و بذل مواجب و هدایا مخصوص گرداند و مواجب و انعامات ایشان را سال بسال بی قصور و احتباس بدیشان رساند و ایشان را از ظلم کردن بر رعایا مستغنی گرداند ، و تا تواند اعراب متعمره را که در بوادی دوردست و مهاوی مهیب و آجام و جزایر ساکن اند همه را بشهامت و داد گستری در ربقه انقیاد و فرمان برداری آورد و هر کس را که از ایشان زودتر در اقامت شرایط خدمت و هواداری و اخلاص و جان سپاری در آیند و اختصاص و مساعی جمیل خود ظاهر گرداند مواجب ایشان را از وجوه معتاد برایشان موثر دارد چنانچه تسلی خاطر ایشان و رغبت دیگران حاصل آید ، و هر کس از ایشان که اشاعت طغیان و اظهار عدوان کند (کذا) همه را بر موجب «فجعلناه هباء منثوراً» طعمه سیوف و لقمه حتوف گرداند ، و ضبط اموال و نسق احوال رعیت چنان کند که موجب ثواب اندوختی و نیکو نامی باشد و املاک ما که بمال خاص خود خریده ایم و در شموله و زینی و جزیره عظمی و ضمیر (صیمره؟) و دیگر معاملات بصره واقع است همه را بیاران معدلت مغمور و باصناف نصف مغمور دارد ، و دارالمسافرین و دارالحديث که در محله شو که [کذا، شوکه؟] بجوار بیمارستان ساخته ایم چنان کند که موقوفات آن آنچنانچه تعیین رفته

بمصارف استحقاق رسد، و از خاصه مال ماد و بیست غلام و بیست کنیز بکهنه‌دی و حبشی و قروی (کذا) و غیره از اصناف سودان خریده بدار السلطنت تبریز فرستد و پیوسته سوانح حالات و اخبار آنجایی را بعرض ما رساند، و در روز و شب سیاست اهل فساد و حراست بلاد و عباد مشغول باشد، و از فرموده عدول نجوید والسلام .

نامه‌یی که در منع ظلم و بسط عدل بر فرزند خود امیر محمود حاکم کرمان نوشته است

فرزند قره‌الین ثمره‌الفؤاد محمود - ابقاه الله تعالی! - دیده‌ها بوسیده معلوم کند که نیران اشتیاق و شرر شعله فراق نه در آن نصابست که اطفال و تسکین آن جز بزال وصال آن فرزند نیکو خصال صورت بندد، و تعطش و نزاع از تحریر خامه و یراع و تقریر نامه و رقاع گذشته، از آن جهت از قصه غصه فراق و شکایت نکایت اشواق دست کشیده می‌دارد و می‌گوید :

شعر:

سلام علیکم ما امر فراقکم - فیالیتنا من قبل فرقتکم متنا
للذی یجری الامور بحکمہ - سیجمعنا بعد الفراق کما کنا
و اگرچه جفای گردون و جور سپهر بوقلمون سبب تعاقب محنت
کوناگون و انواع رنج و محن و اصناف اندوه و حزن بردل و جان
ممتحن می‌رساند اما چه توان کرد ماشاءالله کان :

مصراع:

دوران روزگار چنین است چاره چیست
علم الله که بسبب اتفاق فراق آناء العشیة والاشراق تأسف قرین و تلطف
همنشین این دل حزین و سینۀ غمگین است :

بیت:

بی خیالت خانه اقبال من ویرانه‌ایست
بی وصال قصه احوال من افسانه‌ایست
امید بفیض فضل ربانی و لطف صنایع یزدانی واثق است که ناگاه از مهیب

لطف «لاتیاسوا من روح الله» و «لاتقنطوا من رحمة الله» نسیم عنایتی در
وزیدن آید و نهال پژمرده آمال را برگ و نوای دهد و از لیلی مظلّم
فراق صبح وصال پدید آید ؛

شعر:

وما انا من ان یجمع [الله] بیننا باحسن ما کنا علیه بآیس
ان شاء الله تعالی که هر چند بیشتر بتیسیر ملاقات روح پرور باری عز شأنه
و عظم سلطانه لطیفه بخیر کرامت کناد ؛ بمنه و کرمه «انه علی ذلک
قدیر» . غرض از تسطیر این تحریر و تدوین این تقریر آن بود که
منهیان اخبار بگوش ما رسانیدند که بر اهالی و متوطنان بم آن فرزند
دست تغلب دراز کرده و ایشان را در بوتّه آذ بر آتش نیاز می گدازند ،
و بسبب تفاوت و تکلیفات دیوانی و تواتر حوالات سلطانی و واسطه
قلان و قبیجور و چریک و اخراجات متفرقه مستأصل شده اند و لشکر
هموم بر ایشان هجوم آورده ، و دیار سرور و رباع حبور ایشان مخیم
جنود غم و معسکر عساگر ندم اند ، عود مقصودشان شکسته ، و پای
گریزشان بسته ، بساط انبساطشان در نور دیده و پرده ناموس و تنگشان
دریده ، چون چنگ از چنگ بلا خمیده ، و چون نی از سوز درون
نال بر کشیده که ؛

بیت :

آتش ظلم خانه ما سوخت سوزن جور دیده ما دوخت
حق علیم و علام است که مارا از اخبار این اخبار نچندان غصه بردل
طاری شد که در حیز امکان گنجد ، اکنون برخلاف معهود نوعی کند
که آن مساکن از مسکن ذل و هوان و منازل محن و احزان بیرون
آیند و در روضه امن و امان ، و حدیقه لطف و احسان چون هزارستان
بهزارستان گویان باشند که ؛

بیت :

آفتاب مرحمت تابان شدست در سپهر معدلت گردان شدست
و جماعتی که در بیابان غربت و قفار کربت سرگردان گشته اند بمساکن
مألوف و اماکن معروف خود باز آیند ، و بعلت قلان و قبیجور و طیارات
و تکلیفات دیوان کرمان و اردوی اعظم تا مدت سه سال از ایشان

[چیزی - ظ] نطلبند تا مواضع خراب و مزارع بایر ایشان بحال عمارت و زراعت باز آید، و ماه غنای ایشان از محاق افلاس و قید مضیق و احتباس بر آید، و از حاصل املاك و اشخاص ما که در کوره ولایت بم واقع است چنانچه خواهند از تخم و بهای عوامل و تقاوی و مأکله بدهند تا ایشان از سرفراغت بآبادانی و زراعت مشغول گردند و ما را بدعای صالحه و ثنای فایحه یاد کنند والسلام .

نامه یی که در جواب مکتوب مولانا صدرالدین محمد
تر که نوشته است در باب محو آثار ظلم
و اشاعت عدل و احسان

مشفه شریف و ملاطفه لطیف که مشحون بصنوف وداد و موشح بالوف اتحاد بود رسید، علم الله که از مطالعه فحای و مشاهده مطاوی آن دیده را نور و سینه را سرور افزود و لطفها که فرموده بودند و کرمها که نموده نتیجه ذات ملک صفات آن خلاصه ادوار و یگانه روزگار امثال این افضال تواند بود، و نظم معانی و ترکیبات و جمال صور و کلمات در دل و دیده خاصیت «یحیی الموتی و بیری الاکمه» داد؛
شعر:

هم تازه رویم هم خجل هم شادمان هم تنگ دل
کز عهده بیرون آمدن نتوانم این پیغام را

و برغرایب بیان و عجایب کلك و بنان آن خسرو کشور علم و ایقان آفرین فراوان و محامد بیکران گفته شد، آنچه در باب خرابی عراق عجم بقلم گهربار و کلك درر نثار مرقوم گشته که: فقر و فاقه و صبر و طاقت اهلالی اصفهان از حد منتهی و درجه قصوی گذشته و از غایت تواتر نکبات دوران و ترادف بلیات و احزان معدود قات (کذا، بیعد و حساب؟) قهر (کذا، نهر؟) و رقات از دوق (کذا، دوق؟) اجفان روانه کرده اند و اگر چنانچه می خواهند که قصه بر غصه بسمع ارکان دولت و اعیان حضرت رسانند بسبب قطرات عبرات مدامع که مطالع

ارقام اقلام محو می کند نمی توانند نگاشت : مینی بر (آن؟) ملتس
آن جناب که واسطه قلاده ریاست و در صدف جلالت است میزول داشتن
واجب بود ، درین وقت خواجه علی فیروزانی که سالهاست که بخدمت
این کمینه قیام نموده و مردی جلد کاردان و کافی و عادل است بدان
جانب فرستادیم تا بحضور آن جناب مجدداً قانون المدة اصفهان بسته
دفاتر قدیم که در زمان اتراک جابر و بتکچیان ظالم پیدا شده بشوید ،
و مقرر کرده ایم که اهالی اصفهان از مزروعی ده يك و از طمغا ده نیم
و از مواشی از گوسفندی نیم طسوج و از گاوی يك طسوج و از اسبی
دو طسوج و از اشتیری سه طسوج بنواب دیوان جواب گویند ، و هر کرا
باغی مشجر مکروم باشد بر قدر حاصل آن نواب و ارکان دولت بغور
رسیده خراجی معین گردانند چنانچه خداوندان راضی و شاکر باشند ،
و بهیچ نوع از انواع برایشان ظلم نکنند ، و املاک ایشان را از تکلیفات
و توزیعات و قلات و قبجور معاف شناسند و مرفوع القلم دانند ، و
هزار سوار چریک که پیش ازین می دادند در حکم امسال بیش از پانصد
سوار نستانند ، و مرسومات و میاومات ایشان را مجموع از مال اصفهان
مجری دارند ، و فرموده ایم که رسمهای محدث چون طمغای چوب
و صابون و فواکه و اقمشه که در اصفهان می سازند بکلی براندازند
و از متون جراید و روی دفاتر حک کنند ، و چون می خواهیم که آثار
خیر و احسان اظهار کنیم و در اکناف عالم و اطراف بلاد السن مجموع
عباد بذکر محامد ما ناطق باشد همچنین نواب عادل دل و خواجگان
انصاف گستر بتمام ولایات ایران از سرحد آب آمویه تا اقصای آب
جون و سرحد دریای مغرب و تخوم روم فرستادیم تا هم بر این نسق
که در اصفهان کرده ایم تمام آن ممالک را قانون ببندند ، یقین که موجب
نیک نامی و ثواب اندوزی باشد و انوار شادمانی بر جبین جهانیان
لایح گردد و نسیم کامرانی در اقطار و امصار و انحاء و ارجاء آفاق
فایح شود والسلام .

نامه‌یی که بر امیر اعظم طخطاخ انجو نوشته است در سفارش
شیرازیان و تأثیر خاطر از استماع بیدادگری آن امیر
و تهدید وی و فرستادن نماینده مخصوص برای
جبران ستمهای امیر و اصلاح حال مردم
و بیان آرمان و نیات خویشتن

امیر اعظم طخطاخ انجو بداند که درین وقت اهالی فارس آمدند
و عرضه داشت کردند که آن فرزند خارج مال معهود برسم خارجی از
موجود و غیر موجود می‌ستاند و ضعفاء و مساکین آن ولایت از این معنی
در تنگه‌اند ، این ضعیف را چو این قصه پر غصه و حکایت پر شکایت
بسمع رسید نایره حزن چنان در التهاب و خاطر پرمحن چنان در
اضطراب آمد که بتقریر این خطاب و تحریر این کتاب ننگد ، که
چگونه در زمانی که چهار بالش وزارت بمکانت ما آراسته و مسند
ایالت بمجالست ما پیراسته ، و روضه دین و دولت از فیض غمام انعام
و معدلت ما ربان و مهیجۀ ملک و ملت از اشعه شمس نصفت ما تابان
باشد بر مستوطنان بلده شیراز - حماها الله عن الافات - انواع تعدی و
اصناف ظلم رود ، و مال و منال ایشان از تغلب ارباب فساد و اصحاب
عناد روی با فلول و زوال نهد ، و کی توانند بدعای دولت و ثنای
حضرت پادشاه اسلام قیام نمودن ، و اگر چنانچه ضمیر منیر و رای
جهان آرای ما ازین معنی تغافل ورزد چگونه حراست انحاء و ارجاء
و ریاست این کره غبرا تواند کرد و بنظام امور و صلاح جمهور مشغول
تواند شد ، و خود آن عزیز را معلوم است که بسبب عدل گستری و
انصاف پروری ملوک آفاق بمراسلت ما مبهتج ، و آستان ما محط رحال
و بوسه جای رجال است ، و سلاطین مصر و شام بتربیت ما محتاج و
شهریاران هند و چین به بزرگی ما متفق الکلمه ، ملوک ترک و تاجیک
از دور و نزدیک دست بدعای ما برداشته و لب بثناء ما گشوده ، و
بر آن قادر که بیک التفات خاطر غبار جور و اعتساف از آیینۀ عدل
و انصاف بزداییم ، و جسیم اهتمام و عمیم انعام بخاص و عام اهل عالم

رسانیم ، بحمدالله تعالی که پیش از باب اولی الالباب بسیرت نیک و
 صدق وعد و وفای عهد و رجاحت عقل و سماحت طبع و روشنی ضمیر
 و راستی تدبیر موصوفیم ، و حلم ما با سیاست ، و تواضع ما بامهابت ،
 و عفو ما با قدرت ، و کرم ما بامکنت قرین است ، و چون اعتماد (و)
 توکل در کل امور بفضل و کرم آفریدگار و توسل و اتکال علی کل
 حال بعون لطف ذوالجلال داریم ، پیوسته در حمایت کردار خویش
 بوده از الم روزگار غدار و نقم چرخ ناسازگار مصون و محروسیم ،
 و می خواهیم که پیوسته رونق مملکت و فراخی نعمت و یسار رعیت
 دم بدم در تصاعد ، و نیکنامی و احدوئه جمیل ما شایع تر از فروغ ذکا
 و سایر تر از نسیم صبا باشد ، و بازار فسق و فجور فقور گیرد و متاع
 شر و فساد روی بنار واجی و کساد نهد ، و چون ما استماع کلام ملهوفان
 عادت کرده ایم ، و بکشف ظلمات مظلومان انس گرفته ، می باید که او
 نیز ازین قاعده پسندیده و اخلاق گزیده روی نتابد ، و نصیحت پدران
 و پند مشفقانه ما را نصب العین سازد تا پیوسته از طوارق لیل و نهار
 مصون و از حوادث ایام بدفرجام محروس ماند ، و نوعی کند که رعایا
 از سر رفاهیت حال پشت فراغت بدیوار امن و سلامت نهند و روی
 اخلاص بدرگاه عالم پناه شاه آورند ، راهها از متسلطان ایمن گردانند
 و سرحد از متمردان خالی ، و برزگران در مواضع دوردست و مهاوی
 مهیب فارغ و آوار تخم کارند و دروند ، و کاروانیان بی زحمت بدرقه و مؤنت
 باج مرفه الحال آیند و روند ، و اگر چنانچه دست تطاول در آستین
 خویشتن داری نکشد ، و برسم خارجی و طیارات دیوانی بی پروا نیچه
 و مهرآل طمغاء ما متصدی رعایا و عجزه آن طرف گردد بدفع و منع
 و قلع و قمع او چنان قیام نماییم که موجب سیاست دیگران گردد ،
 حالیا عجاله الوقت را فرزند اعز اکرم امجد ارشد ابراهیم را طال
 عمره بشیر از فرستادیم تا معیار میزان معدلت گشته کار مردم بر راستی
 برسد ، و متصرفان و بتکجیان را بغور رسیده محاسبه سنوات قدیم
 بستانند و مال رعیت را بر قانونی که ما نهاده ایم در وجه نهد و بخرانه
 عامره فرود آورد ، و نوعی کند که ضعفاء و عجزه مرفه الحال گردند ،

وازه رکس که بتعدی چیزی فرا گرفته باشند بستاند و استرداد کند، می باید که مشارالیه بی صواب دید او کاری نکند و هر چه روی نماید بعجر و بجر و نفیر و قطمیر با او در میان نهد، تا هر چه او صلاح بیند بتقدیم رساند، و اگر چنانچه يك سر موی از فرموده ما تجاوز کند پروانچه ما بعد از آنك شرح احوال آن طرف بعرض بندگی حضرت رسانیم اصدار خواهد شد که او را بند کرده باردوی اعظم آورند، و چون هیچ آفریده کائناً من کان از اقارب و اباعد، و اجانب و اقارب (کذا)، و دانی و قاصی، و وضع و شریف را مجال تغییر و فسحت تبدیل فرمان ما نبوده است زیادت تأکید نرفت، والسلام.

نامه بی بر فرزند خود حاکم گرجستان در منع و سد ابواب ظلم و تجاوز که از جانب امرای مغول، که متوجه گرجستان بوده اند، احتمال می رفت

فرزند دلبد بجان پیوند پیر سلطان طال عمره بدانند که نهضت رکاب همایون و سده ایلخانی و حضرت سلطانی بصوب دیار شام و مصر معطوف است و جماعت امرای مغول منگو بوقا و هوکاجی و قتلغ شاه و جیحایک (کذا) و کیتبغا و ارمشی (کذا) و قمرمشی (کذا) و طغان و تقی نویان و بقره نویان با صد و بیست هزار مرد کارزار همه با تیغهای آبدار و نیزه های خون خوار متوجه گرجستان گشته تا یاسامشی جماعت عصاة و زمره بغاة که در قلل جبال و لم تلال سینسون و ابخاز و طرابزون متحصن گشته اند فرمایند، و همه را در ربقة بندگی و اخلاص در آرند، و بمالطیه از آب فرات عبور کرده احشام شام را که در ولایت لارنده چراگاه ساخته اند همه را طعمه سیوف و لقمه حتوف سازند، و جمع مخاذیل که از جاده و داد و منهج اتحاد بیرون رفته اند دست تغلب و تسلط برایشان دراز کنند و زرع آمال ایشان که در مزرعه اقبال بحد کمال رسیده است مجموع را بداسادبار و منجل خسار بدروند، و آتش ظلم و فساد در انحاء و ارجاء بلاد

ایشان برافروزند، و تمامت اسقاع (کذا) و ارباع آن طایفه که نمونه‌ای از جنات تجری من تحتها الانهار، تواند بود به‌اویه‌هوان و آتش احزان بسوزانند، و خطاب با عتاب «فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین» بگوش هوششان رسانند، و بغریو کوس گوش کیوان که بر گوشه ایوان آسمان ساکن است کر گردانند، و بزفیر نفیر «و نفخ فی الصور» دلیران رجال و فحول ابطال احوال روز قیامت بدان جماعت نمایند، و چندان خون بر کره هامون بریزند که خاک پاک با همه غزارت از حکم طهارت بیرون شود، و آب فرات با وجود صفا از دماء اعداء مکدر گردد، و به بندگی حضرت در بلده حلب ملحق گردند، می‌باید که آن فرزندان نگذارند که بر عجزه و مساکین و رعایای تفلیس و ولایات او ظلمی صریح و جوری فسیح رود، و اگر چنانچه امرای مغول از جاده عدالت بسبب جذب منفعت خود یک سر موی پای بیرون نهند اعلام ما کند تا ما بوجه احسن و طریقه اجمل بدفع ایشان مشغول گردیم.

دانش و دانش پروری رشیدالدین

یکی از صفات خارق العاده و موارد نبوغ خواجهرشیدالدین فضل‌الله این بود که اشتغال به امور بی‌شمار حکومت و صدارت و اهتمام به مسائل سیاسی و مصالح ملک و ملت هرگز مانع توجه دایم و عنایت مستدام وی نسبت به تألیف و تصنیف و تحقیق و اشاعه علم و تشویق و ترفیه حال علما و مشایخ نبود.

و قفنامه ربع رشیدی نماینده بزرگترین رقم موقوفات و شکرترین بودجه علمی و دانشگاهی و امور عام المنفعه و حاکی از همت بلند و عشق و اشتیاق قلبی واقف است و فقط از پرتو چنین همت و عشقی و در سایه امکان و اقتدار بیکران رشیدالدین

بود که بنیاد عظیم رشیدی با وسعت و عظمتی خارج از حد قیاس و تشبیه به وجود آمد .

رشیدالدین در عین حال اشتغال دایم به امور ملک و دولت لحظه‌یی از توجه به حال اهل علم و هنر و صاحبان حرفه و صنعت غفلت نمی‌ورزید و در همین حال زمانی از تحقیق و تدقیق در چهار گوشه معارف انسانی نمی‌آسود و از برکت چنین اهتمام خستگی ناپذیر است که نام او بعنوان بزرگترین مصنف و مؤلف زمان خود و بزرگترین مشوق علم و دانش در تاریخ فرهنگ ایران مثبت و مسجل است و گویی این شعر در شأن اوست که :

خجسته ذوفنونی رهنمونی

که در هر فن بود چون مرد یک فن
شاید مطالعه فقط یکی از نامه‌های او که در تعیین صلات و جوایز علما و تشویق آنان و نیز نامه‌یی از وی در باب شهرچه رشیدی به عنوان مثنی نمونه خروار برای نمایش آنچه گفتیم کافی باشد :

مکتوبی که بر نایب خود مستوفی مملکت روم نوشته است در باب مؤلفات و انعام علمای مغرب

معتمد خواجه کمال الدین سیواسی بصنوف عاطفت و الوف مرحمت مخصوص گشته بدانند که خواجه احمد تاجر که بر سالت و تجارت بمغرب زمین رفته بود آمد، و چنین تقریر کرد که: علماء و فضلاء آنجا صیت مکارم و صفات اشفاق و مراحم شما شنیده‌اند و بداد و دهش و ایثار و بخشش شما چشم دارند، و بدرویش پروری و داد گستری شما معترف‌اند

و می خواهند که از زمره ندماء و جلسای شما باشند ، اما بسبب بعد مسافت و قلت بضاعت بدین معنی قیام نمی توانند نمود ، بدین واسطه کتبی چند در انواع علوم مشحون بالفاظ خوب ، عباراتی مرغوب ، و موشح بصنوف بلاغت و فنون فصاحت تألیف کرده فرستاده اند بدین موجب :

کتاب	کتاب
اقوم المسالك في مذهب امام مالك	اطواق المذهب في تاريخ المغاربة
۵ مجلد	۱۰ مجلد
کتاب	کتاب
نزهة الابرار و روضة الاحرار في علم التصوف	منهاج الرئاسة في علم السياسة
۲ مجلد	۱ مجلد
کتاب	کتاب
درة اليتيم في علم التنجيم	تحفة الاماني في علم المعاني
۳ مجلد	۲ مجلد
کتاب	کتاب
البلغة في علم اللغة	ميزان الكياسة في علم الفراسة
۶ مجلد	۱ مجلد
کتاب	کتاب
عمدة الفصحاء في امثال البلغاء	تقويم الافكار في علم الاشعار
۳ مجلد	۴ مجلد

راستی را چون بمطالعه این کتب مشرف شدیم و دیده ظلمانی را بسواد اینها نورانی گردانیدیم فحوای معانی و تراکیب آن مجلدات را بر ذکاء طبع وقاد و حذاقت طبع (کذا) نقاد مصنفان . ادام الله معالیهم . دلیلی واضح و برهانی لایح دیدیم ، و صادرات افعال و واردات اقوال آن جماعت را بر حسن سیرت و صفای سریرت شاهدی عدل یافتیم ، و فصول و ابواب آن مبسوطات را بر کمال آداب و طیب احساب آن طایفه حجتی قاطع مشاهده کردیم ، و المدح فی حقهم قدح اذلا محیط بکنه صفاتهم المدح . رای جهان آرای ما چنان اقتضا کرد که همچنان که

ایشان بمجرد سمعة اخبار ما مدتهای مدید و عهدهای بعید زحمت کشیده اند، و کتب و رسائل بی نظیر بنام ما نوشته اند ما نیز بمساعی جمیلة ایشان اندیشه مناسب و ملایم فرماییم، و در قضای حقوق علماء و ادای مواجب فضلاء آن طرف سعی بلیغ نماییم، درین وقت بجهت موالی عظام و علمای کرام جامه و اقچه و طلا و مرکوب تعیین رفته، می باید که برموجب مفصل ضمن بخواجه احمد مذکور از وجوهات حق التقریر ممالک و مروج جواب گوید تا مامشار الیه از سر اهتمام و دلبستگی متوجه دیار مغرب گشته بعلمای مذکور کما یأتی شرحهم و تفصیلهم جواب گوید، و قبض بخط اشرف ایشان بیاورد، و اسماء علماء - ادام الله تعالی معالیه - بدین موجب است که مسطور می گردد :

مولانا _____

تاج الدین طرابلسی

نقداً	طلا	
۲۰ الف دینار	الفی مثقال	
فروه	بغل	
سنباب مع صوف	مع سرج	
مربع		
۱	۱	۱

مولانا _____

مجتبای اندلسی

نقداً	طلا	
۲۰ الف دینار	الفی مثقال	
فروه	بغل	
سنباب مع صوف	مع سرج	
۲ مربع		
۱	۱	۱

مولا ن: _____

محمد اشيبيليه

طلا
الفى مثقال
بنل
مع سرج

۱

داريه
لولويه

۱

نقداً
۲۰ الف دينار
فروه
سنبجاب مع صوف
مربع

۱

مولا ن: _____

على قيروانى

طلا
الفى مثقال
بنل
مع سرج

۱

داريه
شمسيه

۱

نقداً
۲۰ الف دينار
فروه
سنبجاب مع صوف
[مربع - ظ]
[۱ - ظ]

مولا ن: _____

عجلان اندلسى

طلا
الف مثقال
بنل
مع سرج

۱

داريه
عين البقر

۱

نقداً
۲۰ الف دينار
فروه
سنبجاب مع صوف
مربع

۱

مولا ن: _____

احمد تونسى

طلا
الف مثقال

نقداً
۱۰ الف دينار



داريه	فروه	بغل
مخفيه	سنباج مع صوف	مع سرج
۱	مربع ۱	۱

مولانا _____

معين الدين جزيرة الاخضر (كذا)

نقداً	طلا
۱۰ الف دينار	الف مثقال
فروه	داريه
سنباج مع صوف	مخفيه
مربع ۱	۱

بغل
مع سرج
۱

مولانا _____

خضر قرطبة

نقداً	طلا
۱۰ الف دينار	الف مثقال
فروه	داريه
سنباج مع صوف	لولويه
مربع ۱	۱

بغل
مع سرج
۱

مولانا _____

الياس قرطبة

طلا
الف مثقال
داريه
لولويه

نقداً
١٠ الف دينار
فروه
سنباب مع صوف
مربع
١

بغل
مع سرج
١

مولانا _____

نصرة الدين موسى توسنى [كذا ، تونسى؟]

طلا
الف مثقال
داريه
لولويه

نقداً
١٠ الف دينار
فروه
سنباب مع صوف
مربع
١

بغل
مع سرج
١

مکتوبی که برپسر خود خواجه سعدالدین نوشته است در باب ربیع رشیدی و مؤسسات آن

فرزند دلبنده سعدالدین - طال عمره - ، دیده‌ها بوسیده معلوم کند که چون از مایدهٔ نعم و خوان کرم باری تعالی و تقدس نواله شافی و بهرهٔ کافی بما رسیده در دل ما چنان راسخ گشت که پیش از آنکه دست روزگار بنای زندگانی و اساس شادمانی را از پای در آورد و فنای عمر گرامی فنای کلی یابد و نوبت نیابت و زمان وزارت بآخر رسد و مستحفظان خزاین تقدیر متقاضی امانت گردند حق درمرکز خود قرار گیرد، و آفتاب نصف از اوج معدلت بتابد، و چون مارا بندگی حضرت خاقانی ولی عهد مملکت و پشتیبان سلطنت خود ساخته باید که بعروة وثقی عقل و حبل متین عدل متمسک باشیم و از اشجار علم و ازهار حلم جنی ثمار دانش و قطف ورود عفو کنیم که به تعظیم هم و رجاحت عقل و فهم چون آفتاب پر نور معروف و مشهور گردیم، و چون منصب بلند و دولت ارجمند داریم باید که بشیبات قدم و صدق دم در وقت موالات و هنگام محاکات راسخ و مطلق باشیم، و قصر مملکت و حصن سلطنت را مشید سازیم، و رغبت رعیت در مطاوعت و متابعت اوامر و نواهی خود زیادت گردانیم، و بلا بل طرب و عنادل ارب را در جنان جهان باواز دلنواز آوریم، و زمام اقتدار و توسن تیز رفتار چرخ دوار را رام سازیم، و بمحاسن شیم از ملوک عرب و عجم و وزرای ترک و دیلم بگذریم، و بمکارم اخلاق از اکابر آفاق گوی مسابقت ببریم، و مشام عالم بهبوب ریاح افراح از سدهٔ شدايد و اتراح باز رهانیم، و مسام بنی آدم (را) بنسمات ورود بهجت و نفحات شمال غبطت حبور و سرور بخشیم، و ساحت آفاق را از تلاطم بلا و تراحم افواج عنا خلاص تام و مناس تمام دهیم، و اصناف رعایت دربارهٔ رعیت مبذول داریم، چه هر کس را که از کامرانی خبری و از شادمانی اثری باشد باید که از شمس شرف نوری و کؤوس بهجت سروری به المیان رساند، و امزجهٔ اهل جهان را از عارضهٔ رعوت و مرض خشونت خلاص

شافی و علاج وافى بخشد، و موارد و مشارب ایام را از کدورت روزگار مصفا سازد .

و بحمد الله و حسن توفیقه که درین زمان تمام جهانیان چنانچه صایم برویت هلال و مستسقی بآب زلال بروزگار همایون و سایه میمون حضرت سلطانى مبتهجا اند، و سریر سلطنت و مسند مملکت از غایت افتخار بعیوق رسیده، و ابواب معاش و اسباب انتعاش مهیا و مفتوح ساخته ایم که هیچ آفریده را حاجت بکسی نیست، و موارد عقاید و افکار اشرار از شوایب اکدار حقد و مکر و جفا و جور چون مشرب روزگار مصفا شده، و خود را از مشارکت انداد و مازجت اضداد متفرد ساخته، و بصرامت سیوف هم و شهامت بازوی خدم جهان را چنان در ربه انقیاد آورده ایم که بعد از این بر لوح خیال صورت محال نبینند، و بر صحایف دماغ و دل نقوش و سواس باطل مرتسم نکنند، و بدین وسیله صیت ته میناء کرم در بسیط عالم در دادیم و بگوش خاص و عام ابناء ایام این ندا رسانیدیم که همت ما بر آن مصروف و نهمت بر آن معطوف است که خلایق جهان از خوان احسان ما محظوظ باشند و کافه جمهور که در تمام ثغور ساکن انداز دولت ما حظی وافر و بهره ای متکثر یابند و در صغیر و کبیر بنظر احترام و توقیر نگریم، و از فروغ و اصول فروغ آفتاب قبول خود دریغ نداریم، بدین جهت باستعجال تمام رسایل و قصاد بار جاء و انحاء پیش علمای زمان و فضلی دوران که دریا از رشحه کلك ایشان ریان، و سحاب از جواهر بیان ایشان در افشان فرستادیم که عنان عزیمت بصوب ما معطوف فرمایند، و چنان کنیم که بعد از این گرد انکسار و غبار افتقار برجبین همت و ذیل عصمت شما ننشینند، و آیین سینه رنگ رنگ کینه نپذیرد، اکنون علمای و افاضل و اماجد و اماثل فوج فوج می رسند و بمراعات و مدارات خاطر شریف ایشان بر قدر مجهود سعی می رود .

و ربع رشیدی که در زمان مفارقت و اوان مباعدت آن فرزندان طرح انداخته و تهیه اسباب عمارت آن ساخته بودیم اکنون بمیامان قدوم علماء و یمن همت فضلاء باتمام پیوست، و در او بیست و چهار

کاروان سرای رفیع که چون قصر خورنق منیع است و برفت بنا از قبة مینا گذشته، و هزار و پانصد دکان که درمناات بنیان ازقبة هرمان سبقت برده، و سی هزار خانه دلکش درو بنا کرده ایم و حمامات خوش هوا و بساتین باصفا و جوانیت و طواحین و کارخانه های شعر بافی و کاغذسازی و رنگ رزخانه و دارالضرب و غیره احداث و انشا رفته، و ازهر شهری و ثغری جماعتی آوردیم و در ربع مذکور ساکن گردانیدیم. از جمله دو بیست نفر حافظ که بلبلان چمن وحی و تنزیل و عندلبیان روضه تسبیح و تهلیل اند در جوار گنبد از یمین و شمال صد نفر را در کوچه ای که بجهت ایشان احداث کرده بودیم ساکن گردانیدیم، و ادرارات این دوطایفه را تعیین فرمودیم، اهل یمین را از حاصل اوقاف شیراز و اهل شمال را از حاصل اوقاف روم، جماعت کوفیان و بصریان و واسطیان و شامیان که بعضی سبعة خوان و بعضی عشرة خوان بودند و درین قسم در تمام ربع مسکون معروف و مشهور گشته فرمودیم که در دارالقرآن هر روز تا وقت ضحی بتلاوت قرآن مجید مشغول باشند، و چهل نفر از غلام زادگان خویش را بایشان سپردیم تا ایشان را سبعة خوانی تعلیم کنند، و جماعت خوارزه یان و تبریزیان و دیگر خوش خوانان که از اطراف اکناف عالم صیت ما شنیده آمده بودند گفتیم که ایشان بعد از ضحی تا بوقت زوال بتلاوت کلام ربانی و قراءت آیات صمدانی قیام نمایند.

و دیگر علماء و فقهاء و محدثان چهارصد نفر در کوچه ای که آن را کوچه علماء خوانند مستوطن ساختیم، و همه را میاومات و ادرارات مجری داشتیم، و جامه سالیا نه و صابون بها و حلوا بها مقرر کردیم، و هزار طالب علم فحل که هر یک در میدان دانش صفدری و بر آسمان فضیلت اختی اند در مرحله ای که آن را محله طلبه خوانند نشانیدیم، و مرسوم همه را بر منوالی که بجهت علماء مقرر کرده [شده] بود بجهت ایشان نیز معین گردانیدیم، و شش هزار طالب علم دیگر که از ممالک اسلام بامید تربیت ما آمده بودند در دارالسلطنة تبریز ساکن گردانیدیم و فرمودیم که ادرارات و میاومات ایشان را از حاصل جزیه روم و قسطنطنیه کبری

و جزیه هند اطلاق کنند تا ایشان از سر رفاهیت خاطر بافاده و استفادت مشغول گردند ، و هم ما تعیین کردیم که هر چند طالب علم پیش کدام مدرس تحصیل علم کنند و دیدیم که ذهن هر طالب علمی از این طالب علمان معدوده مستعد کدام علم است از فروع و اصول ، نقلی و عقلی ، بخواندن آن علم امر فرمودیم ، و گفتیم که هر روز این طلبه مجموع که در ربع رشیدی و بلده تبریز ساکن اند همه بمدارس ما و فرزندان ما متردد باشند .

و پنجاه طبیب حاذق که از دیار هند و چین و مصر و شام و دیگر ولایات آمده بودند همه را بصنوف عنایات و الوف رعایات مخصوص گردانیدیم و گفتیم که هر روز در دارالشفای ما متردد باشند ، و پیش هر طبیبی ده کس از طالب علمان مستعد نصب کردیم تا باین فن شریف مشغول گردند ، و کحالان و جراحان و مجبران که در دارالشفای ما ملازم اند هریکی را پنج نفر از غلامان خود ملازم گردانیدیم تا ایشان را صنعت کحالی و جراحی و مجبری بیاموزند ، و بجهت این طایفه کوچهای که در عقب دارالشفای ماست بقرب باغ رشید آباد که آن را کوچه معالجان خوانند بنیاد فرمودیم .

و دیگر اهل صنایع و محترفه که از ممالک آورده هریک را در کوچهای ساکن گردانیدیم ، غرض از تسطیر این مکتوب آنست که پنجاه صوف باف از انطاکیه و سوس و طرسوس بفرستد ، نه بزجر و زور بل بلطف و مواسات ، و چنان کند که از سر فراغ بال و رفاهیت حال متوجه گردند ، و بیست نفر صوف باف از ملک توقیل (کذا) بن سحاسل (کذا) طلب کند از قبرس ، و روانه دارالسلطنه تبریز گرداند ، و در این باب تقصیر نکند که انتظار می رود ، والسلام .